

Investigate the Contribution of Teenagers of Concepts of Education and Educational Masnavi

S. Najafi Behzadi¹, J. Safari², E. Sadeghi³

Abstract

The use of various literary works and writing helps to teens acquired and experience different information, Insight to expand and become familiar with their national culture. One of these valuable ancient texts is the Masnavi. Transmission Educational concepts in the form of story and Interesting tales, Will the institutionalization these concepts in the character of children and adolescents and nurtures the imagination and questioning them. The aim of this study was to evaluate educational concepts in Rewritten stories of Masnavi for young people. to answer the question of how they could write the authors of educational concepts and training Masnavi transfer to the next generation? In most rewritings Done of Masnavi, Because of the weakness in the processing Story structure and a lack of creativity Writers, Transmission Masnavi worth concepts Not doing well and Instead of rewriting and creativity In the provision of educational concepts, Witness are descriptions and translation and rewriting word for word (simple) stories and anecdotes.

Keywords: Masnavi, children, rewrite, educational literature.

بررسی سهم نوجوانان از مفاهیم تعلیمی -

تربیتی مثنوی (براساس داستان‌های بازنویسی شده

جعفر ابراهیمی شاهد و احمد نفیسی از مثنوی)

سجاد نجفی بهزادی^۱، جهانگیر صفری^۲، اسماعیل صادقی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

چکیده

استفاده از آثار مختلف ادبی و مکتوب به نوجوانان کمک می‌کند تا اطلاعات و تجارب تازه‌ای درباره مسائل مختلف به دست آورند، بینش خود را وسعت بخشند و با فرهنگ ملی خود آشنا شوند. یکی از این متون کهن و ارزشمند، مثنوی معنوی است. انتقال مفاهیم تعلیمی در قالب داستان و حکایت‌های جذاب، باعث نهادینه شدن این مفاهیم در شخصیت کودک و نوجوان و همچنین باعث پرورش قوه تخیل و پرسش‌گری آنها می‌شود. هدف این پژوهش بررسی مفاهیم تربیتی در داستان‌های بازنویسی شده از مثنوی برای نوجوانان است و در واقع پاسخ به این سؤال که نویسندگان بازنویس تا چه اندازه توانسته‌اند مفاهیم تربیتی و پیام‌های آموزشی مثنوی را به این نسل انتقال دهند؟ و اینکه چه شیوه‌هایی می‌تواند در انتقال این مفاهیم مؤثر باشد؟ در اکثر بازنویسی‌های انجام شده از مثنوی به دلیل ضعف در پردازش ساختار داستانی و عدم خلاقیت نویسندگان، انتقال مفاهیم و پیام‌های ارزشمند مثنوی به خوبی صورت نگرفته است و به جای بازنویسی و ایجاد خلاقیت در ارائه مفاهیم تربیتی، شاهد شرح و ترجمه و بازنویسی واژه به واژه (ساده) داستان‌ها و حکایات هستیم.

کلیدواژه‌ها: مثنوی، کودک و نوجوان، بازنویسی، ادبیات تعلیمی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد (نویسنده مسئول).

Najafi23ir@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد.

Safari_706@yahoo.com

۳. استادیار دانشگاه پیام نور شهرکرد.

1. PhD student of Persian Literature University of Shahrekord.

2. Associate Professor, Department of Persian Literature University of Shahrekord.

3. Assistant Professor of Persian Literature University of Shahrekord.

مقدمه

جایگاه تعلیم و تربیت در هر فرهنگ اصیلی، به ویژه در دین اسلام، مهم و ارزشمند است. «تعلیم، عامل رشد و شکوفایی بشر و ارتقای فکری، جسمی و روانی است که از این طریق پرورش تن، شخصیت، ایجاد اعتماد به نفس و یافتن فلسفه صحیح زندگی، برای بهتر زیستن فراهم می‌شود». (بارانی و گل‌افشانی، ۱۳۹۱: ۴) ادبیات تعلیمی، گونه‌ای از آثار ادبی است که با درونمایه علمی و اخلاقی با هدف تعلیم و تربیت نگاشته شده باشد. این نوع ادبی نقش مهمی در زندگی کودکان و نوجوانان دارد. آثار ارزشمندی چون *بوستان*، *گلستان*، *مثنوی* و *کلیله و دمنه* جزء حوزه ادبیات تعلیمی به شمار می‌روند. بازنویسی مناسب و خلاق این آثار می‌تواند مفاهیم اخلاقی و تعلیمی را در اختیار کودکان و نوجوان قرار دهد.

مثنوی مولوی، یکی از آثار حوزه ادبیات تعلیمی است که با پیام‌های خاص اخلاقی، انسان را به سوی کمال و مدارج عالی رهنمون می‌سازد. با بازنویسی مناسب و متناسب با ظرفیت گروه-های سنی مختلف از جمله نوجوان، می‌توان آنها را با مفاهیم تربیتی آشنا کرد. روش ساده کردن متون (بازنویسی) در زمان خود برای در دسترس قرار دادن متون کهن فارسی به نوسوآدان و کم سوآدان گامی مثبت تلقی می‌شد اما با گذشت زمان و تغییر و تحول در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی و بالا رفتن سطح توقع مخاطبین، نیاز به بازنویسی‌های خلاق بیش از پیش احساس می‌شود. در دسترس بودن انواع

رسانه‌های جمعی و روزنامه‌ها در مسیر زندگی نوجوانان، وظیفه ادبیات کودک و نوجوان و نویسندگان این عرصه را سنگین‌تر کرده است. بنابراین، باید به دنبال ایجاد ساختاری جدید و خلاق در زمینه بازنویسی متون کهن بود. ادبیات کودکان و نوجوانان بخشی از ادبیات غنی و گسترده ماست که به سبب تأثیر فراوانی که در تربیت مخاطبان دارد، جایگاه ارزشمند و والایی را در علوم روانشناسی و تربیتی کسب کرده است. امروزه همه روانشناسان و متخصصان علوم تربیتی به اهمیت این امر واقف هستند و از مریدان، نویسندگان، شاعران و سایر پدیدآورندگان آثار کودکان انتظار دارند تا با مطالعه ابعاد شخصیتی کودک، به نیازهای ذهنی، عاطفی، اجتماعی و بدنی او در سنین و دوره‌های مختلف پی ببرند و آثاری شایسته و مناسب برای آنها پدید آورند. (شجری، ۱۳۸۴: ۵۴) داستان، ابزاری قوی در انتقال مفاهیم، اطلاعات و در نهایت شکل‌گیری شخصیت کودک و نوجوان است.

«در روش بازنویسی^۱ علاوه بر ساده شدن زبان، داستان‌ها در قالب و ساختار جدیدی ارائه می‌شوند. در این شیوه پس از انتخاب متن اصلی از آثار کهن و ساده‌نویسی آن، با تعیین عنصر زمان و مکان برای حوادث، فضاهای داستانی ایجاد می‌شود و با گسترش پیرنگ^۲، داستان‌ها ساختاری جدید به خود می‌گیرند». (پایور، ۱۳۸۰: ۷)

کودک از راه داستان، چهره اجتماع را می‌بیند و با نقش‌ها و روش‌هایی که باید در پیش گیرد،

1. Rewriting

2. plot

آشنا می‌شود هنگامی که کودک داستانی را می‌شنود، با شخصیت‌های داستان همانندسازی می‌کند و در درون رویدادهای داستان قرار می‌گیرد. خود را با ویژگی‌ها و شخصیت‌های داستان مقایسه می‌کند، در تجربیات داستان سهیم می‌شوند و باورها و تفکرات و عواطف آنها را به خود نسبت می‌دهد. توجه به رفع مشکلات روان‌شناختی کودکان از طریق مطالعه کتاب در کشورهای اروپایی و امریکایی امری حائز اهمیت است. اما این امر در ایران مورد توجه قرار نگرفته یا در حد بسیار پایینی است و بیشتر کتاب‌های داستانی جنبه سرگرمی دارند. (اباذری و رخشوار، ۱۳۹۰: ۱۸)

داستان‌های مثنوی اغلب از قصه‌های تو در تو تشکیل شده‌اند. قصه اصلی همچنان در میان است که حکایت تازه‌ای آغاز می‌شود. میان اپیزودهای میانی پیوستگی وجود ندارد و گاهی طولانی شدن قصه‌های فرعی باعث فراموش شدن روایت اصلی می‌شود. ذهن سیال مولوی و اندیشه موج او در طول حکایت‌ها، سر رشته سخن را از اختیارش خارج می‌سازد. بنابراین خوانش قصه‌های تو در تو و فهم اندیشه سیال مولانا برای گروه سنی نوجوان چندان ساده نیست. پس مناسب است داستان‌های مثنوی به صورت اپیزودهای مستقلی بازسازی شوند تا خواننده میان حکایت‌های تو در تو مثنوی سرگردان نباشد. در این پژوهش، داستان‌های بازنویسی‌شده از مثنوی از مجموعه داستان‌های بازنویسی شده به وسیله جعفر ابراهیمی شاهد و

احمد نفیسی انتخاب و مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نویسندگان این پژوهش، در پی مشخص نمودن سهم گروه‌های سنی مختلف (کودک و نوجوان) از پیام و اندیشه‌های تعلیمی مولوی در مثنوی هستند. در مثنوی حکایت‌های تعلیمی-آموزشی زیبا و جذابی وجود دارد که می‌تواند کودکان و نوجوانان را در مسیر و موانع زندگی یاری کند. «داستان یا قصه، ابزاری است که از طریق غیرمستقیم به وسیله آن می‌توان در جهت رفع و کاهش مشکلات روان‌شناختی گام برداشت. داستان‌ها قادرند نیازها و استعداد‌های کودک را کشف کنند. نویسندگان حوزه کودک و نوجوان، همچنین روانشناسان رشد معتقدند که داستان‌ها برای کودکان خردسال فقط یک محرک روانی و شنیداری نیستند، بلکه کارکردهای فراوانی برای این گروه از کودکان دارند. رابطه‌ای که بین شخصیت‌های یک داستان وجود دارد، می‌تواند به کودک و نوجوان کمک کند که خود چگونه این موارد را در زندگی رعایت کند». (غفاری، ۱۳۸۴: ۱۸).

امروزه دانشمندان تأثیر و ارزش داستان را در تربیت کودکان دریافته‌اند. آنها تعلیم و تربیت، افسانه‌سازی و داستان‌سرایی را پلی می‌دانند که دنیای افسانه‌ای تخیلی کودک را به دنیای واقعی بزرگسالان ارتباط می‌دهد و چه بسا که انسان را به ارزش‌های اخلاقی راهنمایی می‌کند. داستان بزرگ‌ترین وسیله ظهور وجدان پاک و خوی و خصلت مطلوب و پسندیده کودک است. (شعاری نژاد، ۱۳۷۴: ۱۲۵)

پیشینه پژوهش

در مورد تحلیل و بررسی مفاهیم تربیتی مثنوی برای نوجوانان براساس داستان‌های بازنویسی شده کار مستقلی صورت نگرفته است. اما درباره آثار تربیتی و آموزشی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مثنوی دریای فضایل تربیتی و تعلیمی، از محمد بارانی و رشید گل افشانی (۱۳۹۱). در این پژوهش به مهم‌ترین مؤلفه‌های تعلیمی و تربیتی مثنوی پرداخته شده است. مخاطب اصلی این پژوهش به صورت کلی انسان (بیشتر بزرگسالان) است.

۲. اصول تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا، از مهدی ربیعی و علیرضا یوسفی (۱۳۹۱). در این پژوهش با بررسی اصول تربیتی مدنظر مولانا، اهمیت توجه به فرهنگ و ادبیات بومی در زمینه‌های مختلف از جمله تعلیم و تربیت مشخص شده است.

۳. آموزه‌های تربیتی در مثنوی و تطبیق آن با روانشناسی نوین و معاصر، از مصیبی (۱۳۹۰). آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته بررسی مفاهیم تربیتی در داستان‌های بازنویسی شده از مثنوی برای نوجوانان است و در واقع پاسخ به این سؤال که نویسندگان بازنویس تا چه اندازه توانسته‌اند مفاهیم تربیتی و پیام‌های آموزشی مثنوی را به این نسل انتقال دهند؟ و اینکه چه شیوه‌هایی می‌تواند در انتقال این مفاهیم مؤثر باشد؟

جامعه پژوهش

مجموعه چهار جلدی داستان‌های بازنویسی شده مثنوی از جعفر ابراهیمی شاهد (نویسندهٔ پرکار حوزهٔ ادبیات کودک و نوجوان) انتخاب شده است. دلیل انتخاب این مجموعه، تیراژ بالای این اثر و گنجاندن نزدیک به ۱۰۰ حکایت متنوع از مثنوی در این مجموعه و در دسترس بودن آن بوده است. دومین مجموعه داستان‌های بازنویسی شده مثنوی به زبان ساده از احمد نفیسی است. در این مجموعه نیز به صورت فشرده و خلاصه در قالب دو جلد، تقریباً نزدیک به ۱۰۰ حکایت از مثنوی بازنویسی شده است.

در ادامه به معرفی مهم‌ترین مبانی و مفاهیم تعلیمی و تربیتی داستان‌های بازنویسی شده و سپس به نقد ساختاری - زبانی داستان‌ها پرداخته می‌شود.

بررسی مفاهیم و مبانی تعلیمی داستان‌ها

در این بخش به مهم‌ترین الگو و مؤلفه‌های تربیتی داستان‌های مثنوی می‌پردازیم. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های مثنوی، شیوه و الگوی خطابی و تعلیمی آن است. شعر مولوی (به‌ویژه مثنوی‌اش) در عصر او با مخاطبان، ارتباطی «شنیداری» داشت؛ یعنی توسط خود او یا راویان برای مخاطبان خوانده می‌شد. در واقع، این خطاب رو در روی به قصد تعلیم و ارشاد بوده است. مثنوی از لحاظ نوع ادبی^۳ در حیطهٔ آثار

عرفانی (تعلیمی- اجتماعی) قرار می‌گیرد. (فاضلی و بخشی، ۱۳۸۷) یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب می‌شود مثنوی به قله آثار عرفانی ادب فارسی صعود کند، همین رویکرد تعلیمی و ارتباط اجتماعی زنده و پویای مولوی با مخاطبان است. هدف مولانا در مثنوی، تعلیم مخاطبان است. بر مبنای این هدف، او حتی هزل‌های خود را هزل نه بلکه «تعلیم» می‌داند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۴) در ادامه به بررسی مهم‌ترین مؤلفه‌های تربیتی و تعلیمی داستان‌های بازنویسی شده از مثنوی می‌پردازیم.

در حکایت عبرت‌آموز و جذاب «شیر و نخجیران» در دفتر اول، مولوی معتقد است که حیوانات جنگل به وسیله رای‌زنی با خرگوش توانستند بر دشمن قوی چیره شوند. اگرچه در قالب این حکایت وی به مفاهیم دیگری چون توکل و مسئله قضا و قدر می‌پردازد؛ اما در متن بازنویسی شده، نمی‌توان تمامی مفاهیم تربیتی و فلسفی مولوی را به مخاطب نوجوانان انتقال داد. بنابراین نویسنده بازنویس یکی از مفاهیم مورد نظر مولوی را بازنویسی می‌کند.

پرهیز از تقلید کورکورانه

مولانا در تمثیلی بسیار زیبا، تقلید و تعمیم کورکورانه را به باد انتقاد می‌گیرد و در واقع، متذکر یکی از اصول بسیار مهم در تعلیم و تربیت، یعنی پرهیز از تعمیم‌های ناروا و تقلیدهای نابجا می‌شود. در حکایت معروف «بقال و طوطی» مولوی این مساله را به خوبی بیان می‌کند و در پایان از این حکایت نتیجه اخلاقی و تربیتی می‌گیرد.

از قیاسش خنده آمد خلق را

کو چو خرد پنداشت صاحب دلق را

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه باشد در نبستن شیر و شیر

(مثنوی، ۳/ - ۲۶۲)

در واقع، آنچه موجب خنده همگان شده «قیاس نابه‌جای» طوطی بود که طاسی خودش را با طاسی آن مرد، یکسان فرض کرده بود. مولوی در این داستان، ضمن ایراد نکته‌های ظریف عرفانی و تربیتی، قیاس‌های ناروا و تعمیم‌های نابه‌جایی را

مشورت کردن

یکی از مفاهیم مهم مثنوی، مشورت کردن است. در واقع، یکی از مهم‌ترین اصول در آموزش و تعلیم و تربیت، مشورت افراد در کلیه موارد آموزشی و پرورشی است. هم‌اندیشی افراد در سطوح اجتماعی، به‌ویژه در بخش تعلیم و تربیت، افکار و سمت و سوی آنها را مشخص می‌کند و برای پیشبرد تمام اهداف آموزشی و پرورشی، امری ضروری است. مولوی در مقام معلم اخلاق و به‌پاکنده اصول بنیادین تعلیم و تربیت، در قالب حکایات و تمثیل‌ها از این مهم نیز چون سایر موارد غافل نمانده است. او می‌گوید:

مشورت، ادراک و هشیاری دهد

عقل‌ها، مرعقل را یاری دهد

گفت پیغمبر: بکن ای رای زن

مشورت، کالمُستَشَارُ مَوْتَمَن

(مثنوی، ۴/۱ - ۱۰۴۳)

که معمولاً میان مردم رایج است، مورد نقد قرار می‌دهد. این آموزه مهم اخلاقی و تربیتی می‌تواند در قالب یک داستان زیبا و به صورت غیرمستقیم در شخصیت کودک و نوجوان نهادینه شود.

در مثنوی «سخن از تقلیدی است که جاهلان، عالمان، فیلسوفان و صوفیان همه می‌توانند به نحوی در آن بیفتند و اسیر زندان تقلید شوند. مقلدی که براساس محفوظات و ذخیره ذهنیات خویش ادعای سخن‌دانی می‌کند، به جوی آبی می‌ماند که ممکن است تشنگانی را سیراب کند ولی خود از آب بهره‌ای نمی‌برد. شاید هم به این دلیل است که او اصلاً احساس تشنگی نمی‌کند». (معراجی، ۱۳۸۲: ۵۵)

نوجوانان در قالب این داستان زیبا می‌توانند با تبعات تقلید نابه‌جا آشنا شوند. انتقال مفاهیم تربیتی، مستقیم و به صورت پند و نصیحت چندان مؤثر نیست. چرا که نوجوانان پندپذیر نیستند، آنها احساس استقلال می‌کنند. به سخن دیگران کمتر توجه می‌کنند، چرا که سن و سال نوجوانی، سن و سال جست‌وجوهای جدید برای یافتن راه زندگی و توجه به مطالب متنوع، علمی، ادبی و فرهنگی است. (لطف‌آبادی، ۱۳۸۸: ۶۶)

بنابراین، در قالب داستان‌های جذاب و غیرمستقیم می‌توان این مفاهیم را انتقال داد.

نکوهش حرص و طمع و دعوت به قناعت

مولوی حرص را خصیصه ذاتی انسان می‌داند که به اقتضای سرشت آدمی، کسی از آن در امان نیست و انسان توان ایستایی در برابر آن را ندارد.

(نوروزپور، ۱۳۹۲: ۴۳۷) او برای نکوهش حرص و طمع، از تمثیل استفاده می‌کند و در ضمن داستان «خر و روباه و شیر» به این مقوله می‌پردازد. در داستان بازنویسی شده این حکایت، نویسنده تقریباً به خوبی توانسته با استفاده از گفت‌وگو، محتوا و ویژگی شخصیت‌ها را برای خواننده نوجوان بیان کند. امروزه نمی‌توان به صورت مستقیم، مفاهیم اخلاقی را به نوجوان انتقال داد، چرا که نوجوان در سن و سالی است که کمتر پند و نصیحت می‌پذیرد. داستان بهترین ابزار برای انتقال غیرمستقیم این مفاهیم است. یکی از نکات مهمی که نویسنده بازنویس به آن توجه دارد؛ عنصر گفت‌وگوست. «روباه با تعجب پرسید: راضی هستی؟ آخر چرا؟ مگر تو خودت نمی‌گویی که زندگی را با بدبختی می‌گذرانی و کارت هم سنگین است؟ خر گفت: چرا. اما چاره‌ای ندارم. چه کاری می‌توانم بکنم؟ روباه گفت این بیابان خشک و بی‌آب و علف چه دارد که چسبیده‌ای به اینجا؟ تو با این بزرگی و عظمتی که داری چرا باید اسیر دست انسان باشی؟ خر گفت قسمتم این است. قسمت هرچه باشد، همان می‌شود. هر کسی قسمتی دارد... روباه گفت: این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ کدام قسمت؟ تو هر لحظه اراده کنی می‌توانی به جنگل سرسبز بیایی...» (ابراهیمی‌شاهد، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

روباه با سخنان فریبنده خر را راضی می‌کند که به جنگل بیاید، در واقع طمع خر نسبت به سرسبزی جنگل و نعمت‌های زیاد باعث فریب او شد.

توجه به مسئله مرگ (پذیرفتن مرگ)

مولوی در نگاه اولیه خود به مرگ، تلقی عامه مردم را از مرگ اشتباه می‌خواند و آن را شایسته اصلاح و تصحیح می‌داند. او می‌گوید: مرگ برخلاف آنچه پنداشته می‌شود ترس‌آور نیست. در واقع ترس از مرگ ترس از خود است. (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۳) مولوی مرگ را در دو تمثیل زیبا (داستان طوطی و بازرگان و مردی که از عزرائیل گریخت) به خوبی بیان می‌کند. فهم و درک نوع نگاه مولوی به مرگ (درک شهودی) برای گروه سنی نوجوان چندان آسان نیست. اما می‌توان در یک بازنویسی خلاق، این مقوله را برای نوجوان ساده و قابل فهم کرد. در داستان «مردی که می‌خواست از دست عزرائیل بگریزد» بازنویسی شده به وسیله ابراهیمی شاهد، با ساختار تقریباً منسجمی روبه‌رو هستیم. مفهوم و پیام داستان، مرگ و عدم ترس از آن است. مولوی این حکایت را در ضمن حکایت اصلی یعنی داستان طوطی و بازرگان آورده است. نویسنده بازنویس با ایجاد دیالوگ‌های کوتاه میان شخصیت‌های داستان (عزرائیل و حضرت سلیمان و مرد با حضرت سلیمان) ساختار جدیدی به حکایت داده است. «چهره مرد زرد بود و حال پریشانی داشت. حضرت سلیمان از او پرسید: تو کیستی ای مرد؟ چهره‌ات چرا زرد، حالت چرا پریشان و چرا چنین ترسان و لرزانی؟ مرد گفت: به فریادم برس ای سلیمان نبی که جانم در خطر است. لحظه‌ای به من نگاه کن ببین چه حال و روزی دارم..... سلیمان با دقت بیشتری

به او نگاه کرد... مرد دامن حضرت سلیمان را رها کرد و گفت عزرائیل با نگاه خشم و کین به من نگریست. سلیمان نگاهی به مرد انداخت و گفت: بسیار خوب روشن‌تر حرف بزن و برایم تعریف کن که چگونه عزرائیل را دیدی و آیا چیزی هم به تو گفت یا نه؟» (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۳۵) نویسنده با ایجاد گفت‌وگوی کوتاه، حالت و لحن ترس و وحشت از مرگ را به سادگی به خواننده انتقال می‌دهد.

نکوهش خودبینی و تکبر

از نظر مولوی تکبر، عامل اصلی تفرقه و جدایی و درهم ریختگی جوامع بشری است. «مولوی تکبر را خصلت ابلیس و علت گمراه شدنش را تکبر و خودبینی او می‌داند». (فلاح، ۱۳۸۷: ۹۵) فهم پیام و مضمون داستان‌های مثنوی برای نوجوان دشوار است. اما با انجام یک بازنویسی و داستان زیبا و جذاب می‌توان مفهوم و پیام تربیتی مولوی را به نوجوانان منتقل کرد. مولوی در داستان «روباہ و گرگ و شیر» این مفهوم اخلاقی را بیان می‌کند.

گفت شیر: ای گرگ این را بخش کن
معدلت را نو کن ای گرگ کهن
نایب من باش در قسمت گری
تا پدید آید که تو چه گوهری؟
گفت: ای شه، گاو وحشی، بخش توست
آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چُست
بز مرا که بز میانه است و وسط
روباہا، خرگوش بستان بی غلط

شیر گفت: ای گرگ چون گفتم؟ بگو
چون که من باشم، تو گویی ما و تو؟
گرگ، خود چه سگ بود که خویش دید
پیش چون من، شیر بی مثل و ندید
گفت پیش آ، ای خری کو خود بدید
پیشش آمده پنجه زد او را درید

(مولوی، ۱۳۸۱، دفتر اول: ۸۸۵)

پیام مولوی در این قصه، ترک منیت و تکبر در مقابل وجود حق است و صحبت از ما و من جایز نیست. اما در متن بازنویسی به شیوه ساده‌تر مفهوم بیان شده است و خبری از تأویلات دشوار عرفانی نیست. چرا که به نوعی در تاروپود قصه منظور و هدف مولوی نهفته است. در بازنویسی اثر، نویسنده با خلاقیت خویش و با ایجاد گفت-وگو میان شخصیت‌ها می‌تواند فضایی جذاب و صمیمی‌تر ارائه دهد. اما در داستان بازنویسی شده به وسیله نفیسی، تنها شاهد گزارش صرف حوادث و وقایع هستیم تا یک داستان. تسلط راوی سوم شخص در روایت، باعث شده که خواننده نسبت به خوانش داستان و دنبال کردن حوادث میل و رغبتی نداشته باشند. استفاده از کشمکش میان شخصیت‌های حیوانی، خود محرکی برای علاقه‌مند کردن کودکان به داستان است. نفیسی، داستان را این‌گونه شروع می‌کند: «... هر سه مدتی دنبال شکار گشتند و با تلاش فراوان یک گاو و یک بز و یک خرگوش شکار کردند و لاشه آنها را به بیشه‌ای کشیدند. در میان راه شیر چنین پنداشت که گرگ و روباه به شکارها طمع کرده‌اند. خواست میزان وفاداری آنها را بیازماید. همین که به جای امنی رسیدند شیر به گرگ

گفت: شکارها را قسمت کن». (نفیسی، ۱۳۸۷: ۴۴)
در ادامه به نقد ساختار داستانی و زبانی داستان-های بازنویسی شده پرداخته می‌شود.

نقد ساختاری داستان‌ها

در این بخش به نقد داستان‌های بازنویسی شده، از منظر عناصر داستانی و نکات قوت و ضعف نویسندگان در ارائه مفاهیم پرداخته می‌شود. گاهی نویسنده بازنویس، با پایان‌بندی نامناسب و نتیجه‌گیری اخلاقی، جذابیت و رغبت خواننده نوجوان را نسبت به داستان کاهش می‌دهد. برای مثال در پایان داستان «شیر درنده و خرگوش باهوش» می‌خوانیم که «...آری کسانی که ظلم می‌کنند و بدی پیشه می‌سازند در حقیقت با خود دشمنی می‌کنند و با دست خویش خود را به هلاکت می‌اندازند... در دنیای انسان‌ها نیز چنین موجوداتی پیدا می‌شود. انسان‌هایی که خود را عاقل و قوی می‌دانند (شیر) و برتر از همه و برای همین به خود اجازه می‌دهند که حق دیگران را بخورند و بر دیگران ظلم و ستم روا دارند...» (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۳۱) در جایی دیگر، نویسنده با دخالت در روایت داستان، شروع به نتیجه‌گیری اخلاقی می‌کند. «...شیر با غرور بی‌جایی که داشت. چشم عقلش کور شد و دلیل و منطقی از او دور شد قضا و قدر چنین پیش آورده بود که شیری قوی پنجه و تیز دندان، به دست خرگوشی ضعیف اندام در دام افتد، به دست جانوری کوچک که در ترسویی معروف بود». (همان: ۲۹) نویسنده با بیان مستقیم درون‌مایه و نتیجه‌گیری اخلاقی، میزان مشارکت خواننده را در داستان

به جای اسم‌های عام استفاده کرد. حسن این کار افزایش بار عاطفی و احساسی متن است. «استفاده از واژه‌های خاص به جای عبارات و کلمات عام، به بار عاطفی و احساسی متن می‌افزاید». (انواری، ۱۳۸۵: ۹۱-۸۹)

نویسنده می‌توانست برای ارائه بهتر مفاهیم تربیتی داستان (درون‌مایه)، به جای عبارت و اسامی عام از اسم خاص شخصیت استفاده کند. در جایی دیگر، نویسنده از یک صفت چندین بار استفاده می‌کند. تکرار کلمات گاهی باعث فصاحت متن شود اما هر تکراری چنین ویژگی را به همراه ندارد. نویسنده، صفت «زیرک و باهوش» را به کرات به کار می‌برد. «...یک روز قرعه به نام خرگوشی کوچک و سپید افتاد. خرگوشی باهوش و زیرک... خرگوش زیرک و باهوش از رفتن سرباز زد و گفت... خرگوش باهوش و زیرک گفت... خرگوش زیرک و باهوش اندکی به فکر فرو رفت و گفت... دوستانش به حرف خرگوش باهوش و زیرک با صدای بلند خندیدند...». (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۴). این تکرار در یک پاراگراف یا در چند جمله متوالی بوده است؛ که چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. توصیفات مکرر از شخصیت‌ها، سیر روایت داستان را کاهش و آن را تا حد یک گزارش ساده پایین می‌آورد. توصیف و شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، نوجوان را قادر می‌سازد که با شخصیت‌های داستان به راحتی ارتباط برقرار و با او هم‌ذات‌پنداری کند.

کاهش می‌دهد. اگر این نتیجه‌گیری و قضاوت را بر عهده مخاطب بگذاریم، نوجوان از طریق هم-ذات‌پنداری با شخصیت داستان، به تجارب و نکات مهمی در زندگی می‌رسد.

گلیزر^۴ و جیورجیس^۵ معتقدند که داستان‌ها در شکل‌گیری مهارت‌های ارتقای مهارت‌های کودکان و شیوه‌های مختلف تفکر؛ گسترش قدرت استدلال منطقی؛ به کارگیری مهارت‌های تفکر انتقادی؛ توانایی حل مسئله به شکل موفقیت‌آمیز به شکل چشم‌گیری به کودکان کمک می‌کنند. (گلیزر و جیورجیس، ۲۰۰۵: ۱۶۲)

نکته بعدی عدم استفاده درست نویسنده از شخصیت‌پردازی و انتخاب اسم مناسب برای شخصیت‌های داستان است.

ضعف در شخصیت‌پردازی

بازنویس در ارائه درون‌مایه و معرفی شخصیت‌ها از اسم‌ها و عناوین نکره و عام استفاده می‌کند. در داستان بازنویسی شده «خرگوش باهوش و شیر درنده»، عناوین کلی چون گروهی از جانوران، یکی از جانوران، جانور دیگری به کار رفته است. برای مثال در متن بازنویسی می‌خوانیم که «یکی از جانوران که صدایش می‌لرزید گفت نه قربان... جانور دیگر عرض کرد: قربانت کردم... در صورتی که در ابتدای داستان، شخصیت‌ها را با اسم‌های خاص (حیوانات) معرفی کرده است. «... در دشت بزرگ و زیبا، جانورانی چون گوزن و آهو و روباه و شغال و موش و...». (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۲) در بازنویسی می‌توان از اسامی خاص

4. Glazer

5. Giorgis

به عقیده روان‌شناسان خوانندگان و مخاطبان کم سن و سال به راحتی خود را جای شخصیت‌های داستان می‌گذارند و در آنجا احساس آرامش می‌کنند. (Glazer, 1979: 202)

نارسایی و ضعف زبانی

ساختار زبانی نامناسب برخی از داستان‌ها، از جذابیت آنها و رغبت خواننده می‌کاهد. برای مثال به نوع واژه‌گزینی و تعبیر داستان طوطی و بقال اشاره می‌شود. برخی از کلمات (صفات) در متن اصلی و گاهی در یک جمله چندین بار تکرار می‌شوند که از روانی و سلاست متن می‌کاهد. «... در شهری مثل همه شهرها، بازاری بود. توی این بازار بقالی بود. بقالی که کار و کاسبی‌اش عالی بود. بقال قصه ما، توی دکانش، یک طوطی داشت. یک طوطی زیبا. یک طوطی گویا. طوطی بقال، فقط یک طوطی نبود،... القصه طوطی بقال آنقدر زیرک و باهوش بود که در نبود بقال، از دکانش مواظبت کند. طوطی در دکان بقال باعث شده بود که مشتری‌های بقال بیشتر شوند...» (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸) در برخی داستان‌ها ساختار جملات و فهم آنها برای نوجوان دشوار به نظر می‌رسد که این عامل باعث ایجاد اختلال در انتقال پیام داستان است. در متن بازنویسی جملاتی مشاهده می‌شود که روان و سلیس نیست و نیاز به بازنویسی دوباره دارد. «... هر کاری کرد تا طوطی نازینش شفا یابد و بخت بدش بخوابد و دوباره بخت خوشش بیدار گردد و کار و کاسبی‌اش رونق یابد و بهتر شود...» (همان: ۲۰)

استفاده از عنصرگفت‌وگو در انتقال پیام داستان اهمیت زیادی دارد. گفت‌وگوی دو حیوان یکی مکار و دیگری ساده‌لوح، برای نوجوان جذابیت خاصی دارد. اما در نمونه‌ای دیگر از داستان‌های بازنویسی شده به وسیله احمد نفیسی، نویسنده برای ارائه مفاهیم تربیتی مثنوی دچار تکلف می‌شود و گویی فراموش کرده که برای گروه سنی کودک و نوجوان می‌نویسد. در داستان «مرد و زن اعرابی» از ابیاتی استفاده می‌کند که برای نوجوان قابل درک و فهم نیست:

ترهات از دعوی و دعوت مگو
رو سخن از کبر و از نخوت مگو
چند دعویی دم و باد و بروت
ای ترا خانه چو خانه عنکبوت

(نفیسی، ۱۳۸۷: ۳۹)

گروه سنی نوجوان قادر به درک عبارات و مفاهیم خاص مولوی و سبک او نیست. واژه‌های مشخص شده در ابیات فوق نیاز به توضیح و شرح دارند. استفاده از واژه‌های دشوار خوانش متن و فهم پیام داستان را دچار مشکل کرده و لذت خواندن را از مخاطب می‌گیرد. برای بازنویسی متون، باید از واژه‌ها و تعبیر ساده و قابل فهم استفاده کرد. در انتخاب تعبیر مناسب، باید شروط نوع نوشته، مخاطب، جوّ ادای کلام، مقصود و پیام داستان را رعایت کرد. برای مثال در داستان کودکان، نوع و دامنه و گنجینه واژگان محدود است. (سمیعی‌گیلانی، ۱۳۹۱: ۸۰) در داستان بازنویسی شده «موسی و شبان» نیز شاهد استفاده از واژه‌ها و عبارات دشوار هستیم:

خوجه تاشانیم لیکن تیشه‌ات
می‌شکافد شاخ را در بیشه‌ات
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد
موسئی با موسئی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی
موسئی و فرعون دارند آشتی

(نفیسی، ۱۳۸۷: ۴۱)

عدم تناسب مفهوم با ویژگی سنی مخاطب

برخی از مفاهیم مطرح شده در داستان‌های بازنویسی شده، برای نوجوان قابل فهم نیست. برای نمونه در میان داستان اعرابی و زنش، نویسنده سخن از حضرت موسی و فرعون به میان می‌آورد. «موسی و فرعون هر دو اسیر یک مشیت هستند چنانچه زهر و پادزهر و نور و تاریکی از یک سرچشمه‌اند». (همان: ۴۰) در ادامه به داستان مرد اعرابی می‌پردازد. «مرد به زنش گفت: از خلاف تو گذشتم و حالا تو اگر چیزی می‌دانی مرا راهنمایی کن...». (همان) این شیوه، شگرد مولوی است. او برای اثبات سخنش از حکایات متعددی استفاده می‌کند و ساختار داستان‌های مثنوی به شکل تو در تو یا حکایت در حکایت است. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که ذهن نوجوان تا چه اندازه می‌تواند ارتباط و فلسفه این حکایات را درک کند؟ آیا استفاده از شیوه و شگرد مولوی در داستان‌پردازی خواننده را دچار ملال و خستگی و سردرگمی نمی‌کند؟ گاهی فهم و درک مفاهیم مثنوی برای بزرگسالان نیز دشوار می‌نماید. پیشنهاد می‌شود

که داستان‌های مثنوی به صورت یک اپیزود (Episode) یا حادثه‌ای جداگانه بازنویسی شوند. مولوی در قالب یک حکایت چندین مفهوم اخلاقی و تربیتی یا فلسفی را بیان می‌کند. مثلاً داستان شیر و نخچیران، مفاهیمی چون، مشورت، توکل، تلاش، دوری از تکبر و غرور را در بردارد. یک نویسنده خلاق می‌تواند هر کدام از این مفاهیم را در یک داستان کوتاه و جذاب بازسازی کند. کاری که در بازنویسی‌های صورت گرفته کمتر انجام شده است.

اما در بازنویسی احمد نفیسی ضعف در ساختار و پردازش داستان، باعث شده که متن بازنویسی شده با متن اصلی یکسان در نظر گرفته شود. برای مثال نویسنده در میانه داستان، به مقوله زبان و اهمیت آن می‌پردازد به گونه‌ای که مخاطب را از مسیر اصلی داستان منحرف می‌کند:

من پشیمان گشتم این گفتن چه بود
لیک چون گفتم پشیمانی چه سود
نکته‌ای چون جست ناگه از زبان
همچو تیری دان که جست آن از کمان

در ادامه به بحث زبان می‌پردازد:

ای زبان تو بس زبانی مر مرا
چون تویی گویا چه گویم مر تو را
ای زبان هم آتش و خرمنی
چند از آن آتش در این خرمن زنی

بعد به موضوعی می‌پردازد که ذهن مخاطب نوجوان را سر در گم و از مقصود و پیام اصلی دور می‌کند.

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من
قافیه دولت تویی در پیش من
حرف و گفت و صوت را برهم زخم
تا که بی این هرسه با تو دم زخم
دوست دارد یار این آشفته‌گی
کوشش بیهوده به از خفته‌گی

(نفیسی، ۱۳۸۷: ۳۶)

اولین سؤالی که برای نوجوان پیش می‌آید این است که مخاطب مولوی در ابیات فوق چیست؟ ارتباط این ابیات با موضوع و پیام داستان چیست؟ باید در بازنویسی قسمت‌های دشوار و نامفهوم را حذف یا تغییر داد چراکه در بازنویسی، نویسنده می‌تواند مطلبی را حذف یا اضافه کند به شرطی که به پیام یا محتوای اثر خدشه‌ای وارد نکند. (پایور، ۱۳۸۰: ۱۲۳) مولوی در این حکایت به مسئله مرگ می‌پردازد. مرگ اختیاری، مرگ و یا ترفندی که باعث رهایی طوطی شده است. ضعف دیگر نویسنده در پردازش مفهوم، استفاده مطلق از زاویه دید سوم شخص که به نوعی دخالت راوی در داستان را نشان می‌دهد و تمام مطالب و حوادث داستان را بیان می‌کند. بنابراین سهمی برای مخاطب قائل نیست. در صورتی که می‌توانست با زاویه دید تلفیقی (اول شخص و سوم شخص) مخاطب را در داستان و درک مفاهیم آن شریک کند. در داستان بازنویسی شده «بازرگان و طوطی زیبایش» از ابراهیمی شاهد، نیز نویسنده در ارائه درون‌مایه و پیام داستان، در میان نثر داستان، از ابیات ساده مثنوی استفاده می‌کند: «بازرگان وقتی تجارتش را در هندوستان

تمام کرد، به سوی منزل خود به راه افتاد و دوباره به خانه خویش بازگشت:

کرد بازرگان تجارت را تمام
باز آمد سوی منزل، شاد کام
هر غلامی را بیاورد ارمغان
هر کنیزک را ببخشد او نشان
گفت طوطی ارمغان بنده کو؟
آنچه گفتمی و آنچه دیدی بازگو!

(ابراهیمی شاهد، ۱۳۸۷: ۴۱)

استفاده از ابیات ساده مثنوی باعث می‌شود، نوجوانان بتوانند به سادگی با متن اصلی ارتباط برقرار کنند. در واقع یکی از اهداف بازنویسی نیز آشنا کردن گروه‌های سنی مختلف با متن اصلی است. اما در متن بازنویسی داستان‌های مثنوی به روایت احمد نفیسی، نویسنده بدون در نظر گرفتن توانایی و سطح خوانش گروه سنی نوجوان، از ابیات دشوار استفاده می‌کند. «بازرگان چون طوطی را مرده یافت در قفس را باز کرد و او را بیرون کشید. طوطی زنده شد و به هوا پرید. بازرگان در شگفت شد... به طوطی گفت:

او چه کرد آنجا که تو آموختی
ساختی مگری و ما را سوختی؟
گفت طوطی او به فعلم یاد داد
که رها کن لطف آواز و وداد
دانه باشی مرغکانت برچندند
غنچه باشی کودکانت برکنند
دانه پنهان کن به کلی دام شو
غنچه پنهان کن گیاه بام شو
هر که او داد حسن خود را بر مزاد
صد قضای بد سوی او رو نهاد

(نفیسی، ۱۳۸۷: ۳۶)

استفاده از ابیات دشوار و نیاز به شرح و تأویل، خوانش متن را برای گروه سنی نوجوان مشکل می‌کند. انتخاب تعابیر و واژه‌های آسان و قابل فهم برای کودک و نوجوان، یکی از اصول مهم بازنویسی است. کودکان یا نوجوانان باید بتوانند دست کم ۹۸ درصد از واژگان به کار رفته در متن را بخوانند. (نورتون، ۱۹۹۹: ۱۳۴)

بحث و نتیجه‌گیری

داستان‌های بازنویسی شده، نتوانستند آنگونه که مناسب ظرفیت سنی گروه سنی نوجوانان است، مفاهیم تربیتی مثنوی را به آنان انتقال دهند. اگرچه برخی داستان‌های بازنویسی شده (ابراهیمی شاهد) دارای ساختار نسبتاً جدیدی است، اما ضعف کلی و اساسی آنها در عدم توجه به ویژگی‌های شناختی و شخصیتی کودک و ارائه مستقیم پیام در پایان داستان است که به نوعی دست کم گرفتن مخاطب است. نویسندگان با بیان مستقیم درون‌مایه و نتیجه‌گیری اخلاقی، میزان مشارکت خواننده را در داستان کاهش می‌دهند. اگر این نتیجه‌گیری و قضاوت را بر عهده مخاطب بگذاریم، نوجوان از طریق هم‌ذات‌پنداری با شخصیت داستان، به تجارب و نکات مهمی در زندگی می‌رسد. اگرچه در برخی داستان‌های بازنویسی شده به وسیله جعفر ابراهیمی، شاهد ساختار جدید و منسجمی هستیم اما این اثر نیز خالی از اشکال نیست. ضعف دیگر نویسندگان در پردازش مفهوم، استفاده زیاد از زاویه دید سوم شخص است. تمام حوادث و وقایع و مطالب درباره شخصیت‌ها را

بیان می‌کنند. سهمی برای مخاطب قائل نیستند. در صورتی که می‌توانند با زاویه دید تلفیقی (اول شخص و سوم شخص) مخاطب را در داستان و درک مفاهیم آن شریک کنند. گروه سنی نوجوان قادر به درک عبارات و مفاهیم خاص مولوی و سبک او نیست. در داستان بازنویسی شده به وسیله نفیسی، تنها شاهد گزارشی صرف از وقایع و حوادث هستیم. استفاده نویسندگان از واژه‌ها و ابیات دشوار مثنوی میان متن حکایت، خوانش متن و فهم پیام داستان را دچار مشکل کرده و لذت خواندن را از مخاطب می‌گیرد. برای انتقال مفاهیم تربیتی و ارزشمند مثنوی می‌توان از اصول مدرن داستان‌نویسی استفاده کرد. استفاده از عنصر کشمکش، گفت‌وگو، تعلیق، گسترش موضوع پیرنگ و... در داستان‌های بازنویسی شده مورد بررسی، اگرچه نقاط قوتی مشاهده می‌شود، اما آن چنان که مناسب گروه سنی نوجوانان است، بازنویسی نشده‌اند. علت این ضعف‌ها، این است که نویسندگان دانستن و فهم دانش و مسائل ادبی را برای نوشتن داستان برای گروه سنی کودک و نوجوان را کافی می‌دانند در حالی که آشنایی با اصول و ویژگی‌های روانشناختی و شخصیتی کودک نیز امری لازم و ضروری است.

ضعف در پردازش شخصیت‌ها (داستان‌های نفیسی)، استفاده از ابیات و واژه‌های دشوار مثنوی (داستان‌های ابراهیمی شاهد)، عدم تناسب مفاهیم انتخاب شده با ویژگی گروه سنی نوجوان (داستان‌های ابراهیمی شاهد و نفیسی) از مهم‌ترین مواردی است که در داستان‌ها دیده می‌شوند.

منابع

- اباذری، زهرا؛ رشخوار، الهه (۱۳۹۰). «بیان مشکلات روان‌شناختی کودکان در ادبیات ایرانی و اروپایی». *مجله مطالعات ادبیات تطبیقی*. سال ۵. شماره ۱۸. صص ۳۲-۱۱.
- ابراهیمی شاهد، جعفر (۱۳۸۷). *قصه‌های شیرین مثنوی مولوی*. (مجموعه چهار جلدی). چاپ شانزدهم. تهران: انتشارات پیدایش.
- بارانی، محمد؛ گل‌افشان، رشید (۱۳۹۱). «مثنوی دریای فضایل تربیتی و تعلیمی». *نشریه پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*. سال ۴. شماره ۱۳. صص ۸۶-۶۳.
- پایور، جعفر (۱۳۸۰). *شیخ در بوته*. چاپ اول. تهران: انتشارات اشراقیه.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). *با کاروان حله*. تهران: انتشارات علمی.
- _____ (۱۳۷۴). *سرنی*. ج ۱. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
- شجری، رضا (۱۳۸۴). *بررسی اجمالی و تحلیل ادبیات کودک در ایران از آغاز تا دهه هفتاد*. تهران: انتشارات عیاران.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۷۸). *ادبیات کودکان*. تهران: اطلاعات.
- غفاری، سعید (۱۳۸۱). *گامی در ادبیات کودکان و نوجوانان: به همراه کتابشناسی کتاب‌های مناسب*. تهران: دبیزش.
- فاضلی، علی؛ بخشی، بختیار (پاییز و زمستان ۱۳۸۷). «رویکرد مخاطب‌مدار مولوی و نقش آن در تکوین قصه‌های هزل‌گونه مثنوی». *مجله مطالعات عرفانی*. دانشگاه کاشان، شماره ۸. صص ۳۳-۱۳.
- فلاح، مرتضی (۱۳۸۷). «گذشت و بردباری در مثنوی معنوی». *نشریه میان رشته‌ای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سمنان*. شماره ۲۵. صص ۹۱-۱۱۲.
- لطف‌آبادی، حسین (۱۳۸۸). *روانشناسی رشد* (۲). چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
- محسنی، شهباز (۱۳۹۱). «نگاه مولوی به مرگ». *مقالات همایش مولوی*. دانشگاه آزاد واحد مهاباد.
- معراجی، علی‌اصغر (۱۳۸۲). «سیر کمال انسانی در مثنوی مولوی». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. رشته ادبیات. دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸). *مثنوی معنوی*. رینولد نیکلسون. تهران: انتشارات مستعان.
- نقیسی، احمد (۱۳۸۷). *مثنوی مولوی به زبان ساده برای نوجوانان* (دو جلدی). چاپ پنجم. تهران: انتشارات تهران.
- نوروزپور، لیلا (بهار ۱۳۹۲). «حرص و طمع در مثنوی و مقایسه آن با چار اثر در حوزه ادبیات تعلیمی». *فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر*. سال ۶. شماره اول.
- Glazer, Joan; Cyndi, Giorgis (2005). *Literature for young children 5th ed.* Ohio.
- Glazer, J. I.; Williams, Gurney (1979). *Introduction to children's literature*. New York. p. 213.
- Norton, Donna (1999). *Through the Eyes of a child; An Introduction to Children's Literature*. 5th ed. Ohio,